

## فصل اول:

## اقتصاد چیست؟

اقتصاد علم عجیبی است. به محض آن که اولین قدم را در بررسی این علم برداریم و به محض آن که اساسی ترین سؤال مطرح می شود- که موضوع این علم چیست- با نظریات مختلفی رو به رو می شویم. یک کارگر معمولی که تصور مبهمی از علم اقتصاد و مسائل مربوط به آن دارد سردرگمی خود را نسبت به این موضوع به علت کم بودن دانش عمومی خود می پندارد. در حالی که تا حدود زیادی اکثر دانشمندان و صاحب نظران که کتاب هایی چند جلدی میز در باره ی این موضوع نوشته اند و یا در دانشگاه ها این رشته را تدریس می کنند در این سردرگمی با او شریک هستند. ممکن است به نظر باور نکردنی برسد ولی این حقیقتی است که اکثر دانشمندان علم اقتصاد تصور بسیار مبهمی نسبت به موضوع واقعی رشته ی تخصصی خود دارند.

از آن جا که تمام این آقایان پروفیسورها با انواع و اقسام القاب و عناوین علمی دوست دارند با تعاریف کار خود را پیش برند، یعنی همواره سعی دارند ماهیت و اساس پیچیده ترین مسائل را با چند جمله ی منظم و مرتب بیان کنند، ما هم تجربه ی آن ها را تکرار می کنیم و سعی می کنیم با استفاده از نقل قول های تنی چند از نمایندگان رسمی اقتصاددانان بورژوازی دریابیم که

علم اقتصاد با چه مباحثی سروکار دارد. ابتدا با سرور اقتصاددانان آلمان، مؤلف کتاب های بی شمار اقتصادی و مؤسس "مکتب تاریخی" علم اقتصاد ویلهلم روچر<sup>۱</sup> آغاز می کنیم. در اولین اثر عظیم او به نام "اصول اقتصاد سیاسی، کتاب راهنما و درسی برای سوداگران و دانشجویان" که در سال ۱۸۵۴ منتشر شده است و از آن به بعد ۲۳ بار تجدید چاپ شده، در فصل دوم بخش ۱۴ چنین می خوانیم:

"اقتصاد سیاسی یا اقتصاد ملی علمی است که با قوانین توسعه ی اقتصادی یک ملت یا با زندگی ملی اقتصادی سروکار دارد (طبق نظریه من گلد<sup>۲</sup> در کتاب "فلسفه ی تاریخ اقتصاد سیاسی"). مانند تمام رشته های علوم سیاسی و یا علوم مربوط به زندگی ملت ها، از طرفی این علم با در نظر گرفتن نیازهای فردی و از طرف دیگر، با دربر گرفتن ملاحظات کل نوع بشر در ارتباط است. ("اصول اقتصاد سیاسی"، ویلهلم روچر، شیکاگو، کالانگان و شرکاء، ۱۸۷۸، مترجم جان. ل. لالوز، صفحه ی ۸۷)

آیا اکنون با این توضیحات، "سوداگران و دانشجویان" دریافته اند که اقتصاد چیست؟ چرا علم اقتصاد با زندگی بشر در ارتباط است؟ عینک های دسته شاخی چیست؟ لابد عینک هایی که دسته ی آن ها شاخی باشد!! یا قاطر برابر چیست؟ خوب سوال ندارد، قاطری است که بار می برد؟ در حقیقت این بهترین روش توضیح معانی لغات پیچیده به کودکان است! در هر حال باعث تأسف است که شما معنی جملات بالا را نفهمیدید، حتی اگر ترتیب کلمات را هم تغییر دهیم باز کمکی نخواهد کرد.

Wilhelm Roscher -<sup>۱</sup>  
Mangoldt -<sup>۲</sup>

اکنون نوبت به متخصص دیگری می رسد که در دانشگاه برلین تدریس می کند و شخصیت معروف و برجسته ی این علم در اقصی نقاط دنیاست. پروفیسور اشمولر<sup>۳</sup> در "فرهنگ دستی علوم سیاسی" که توسط کنراد ولکسیس<sup>۴</sup> منتشر شده و حاوی مقالات بی شماری از پروفیسورهای آلمانی است، مقاله یی به قلم اشمولر یافت می شود که بخشی از آن چنین است:

"من شخصاً ترجیح می دهم بگویم اقتصاد علمی است که علل پدیده های اقتصادی را شرح داده و تعریف می کند و در عین حال به روابط درونی این پدیده ها پرداخته سعی در روشن نمودن آن ها دارد. البته باید اقتصاد را به طرز درستی تعریف نمود. اساس این علم بر پایه ی اشکال نمونه یی است که در بین تمام جوامع متمدن تکرار می شوند، هم چنین بر پایه ی تقسیم و سازمان بندی کار، بر پایه ی تجارت و توزیع درآمد، و بر پایه ی نهاد اقتصادی اجتماعی است که توسط قوانین عمومی و خصوصی مشخصی تضمین می شوند و در عین حال نیروهای مشترک یا مشابهی بر آن ها تسلط دارد که ترکیب مشابه یا یکسانی از آن نیروها به وجود می آورند و در مجموع مشخصات کنونی اقتصادی جهان متمدن- با در نظر گرفتن شرایط میانگین- را دربر می گیرند. با در نظر گرفتن این نکات در می یابیم علم اقتصاد سعی دارد تفاوت میان اقتصاد ملی کشورهای مختلف را در مقایسه با یکدیگر و هم چنین انواع مختلف سازمان بندی آن را مشخص کند. علم اقتصاد موضوع بررسی خود را بر پایه ی روابط و نتایج حاصله از اشکال مختلفی که پدید می آیند قرار داده است و در نتیجه به مفهوم توسعه ی تصادفی این اشکال مختلف که یکی از دیگری ناشی می شود و هم چنین به نتایج تاریخی

Schmoller -<sup>۳</sup>Conrad Lexsis -<sup>۴</sup>

شرایط اقتصادی دست می یابد. از آن جا که از ابتدایی ترین مراحل به اثبات مطلوب ها از طریق داوری ارزش های اخلاقی و تاریخی دست یافته بودیم، علم اقتصاد نیز تا حد معینی به چنین کارکرد عملی دست یافته است. علاوه بر تنوری علم اقتصاد همواره اصول عملی زندگی روزمره را در نظر داشته است."

وای ی! بگذارید نفس راحتی بکشیم و سپس ببینیم نویسنده چه می گوید؟ نهادهای اقتصادی اجتماعی، قوانین عمومی و خصوصی، نیروها، یکسانی و تشابه، تشابه و یکسانی، مشخصات آماری، ایستایی، پویایی، شرایط میانگین، توسعه ی تصادفی، اخلاق، ارزش های تاریخی، داوری ها و ... هر کس این جملات را بخواند سرش به دَوَران خواهد افتاد. حتی اگر به نیروی تعقل دانشمندان که در این متن سخت به کار گرفته شده است اطمینان کامل و کورکورانه داشته باشیم و در نتیجه مطلب را با سرسختی تعقیب کرده و آن را دو یا سه بار به دقت بخوانیم باز چیزی دستگیرمان نخواهد شد. فقط در خواهیم یافت که تمام متن چیزی جز عبارت پردازی توخالی و یا من من کردن پر آب و تاب بیش نیست. چنین دریافتی خود نشانه ی مصون ماندن از خطاست. چرا که اگر بتوانیم درست فکر کنیم و موضوع مورد نظر را کاملاً درک کرده باشیم آن گاه قادر خواهیم بود مطلب را به طور مشخص و واضح بیان کنیم. اگر زمانی که قصد بازی ذهنی با مباحث فلسفی و با ارواح تخیلی عرفان مذهبی را نداریم و کماکان پریشان گویی و ابهام گویی می کنیم در این صورت یا موضوع برای خودمان ناشناخته است و یا از این کار غرضی داریم بعداً خواهیم دید که پناه بردن پروفیسورهای بورژوازی به لفاظی و پیچیده گویی امری تصادفی نیست. به کار بردن چنین شیوه یی نه تنها مبین

کودنی آن هاست، بلکه ناشی از مخالفت جدی و غرض آلود آنان از تحلیل واقعی مسأله بی است که ما قصد داریم بدان پردازیم.

برای این که ببینیم چرا همواره تعریف دقیق ماهیت علم اقتصاد ایجاد بحث و گفت و گو کرده است کافی است مسأله ی قدمت آن را در نظر بگیریم.

خود همین پرسش موجب بروز متضادترین نظریات گشته است. برای مثال مورخ معروف و استاد پیشین اقتصاد در دانشگاه پاریس یعنی آدولف بلانکی برادر آگوست بلانکی<sup>۵</sup> رهبر مشهور سوسیالیست و رزمنده ی دلیر کمون پاریس فصل اول کتاب "تاریخ توسعه ی اقتصادی" را با چنین عباراتی آغاز می کند: "علم اقتصاد قدیمی تر از آن است که فکرش را می کنیم. یونانی ها و رومیان باستان مدت ها بود که با این علم آشنایی داشتند." از طرف دیگر صاحب نظران دیگر علم اقتصاد نظیر اوژن دورینگ<sup>۶</sup>، استاد پیشین دانشگاه برلین لازم می داند تأکید کند که علم اقتصاد برخلاف تصور عموم علم تازه یی است و آغاز آن به نیمه ی دوم قرن هجدهم می رسد. برای بیان نظریات سوسیالیست ها در این مورد بهتر است نقل قولی از لاسال<sup>۷</sup> در مقدمه ی جدل های مشهور او با عقاید شولتز-دلیچ<sup>۸</sup> در کتاب "کار و سرمایه" بیاوریم: "اقتصاد علمی است که مبانی آن در حال حاضر موجود بوده ولی هنوز جمع بندی نشده است و مسائل آن باید در آینده به طور مشخص حل گردد.

از طرف دیگر کارل مارکس به عنوان اساسی ترین کتاب اقتصادی خود "سرمایه"، عبارت نقدی بر اقتصاد سیاسی را نیز می افزاید. جلد اول این اثر در تکمیل اظهار نظر لاسال و سه سال بعد از اثر وی، در سال ۱۸۶۷

Adolphe Blanqui Auguste Blanqui<sup>۵</sup>

Eugen Duehring<sup>۶</sup>

Lasalle<sup>۷</sup>

Schultze-Delitzsch<sup>۸</sup>

چاپ گردید، با اضافه کردن این عبارت مارکس اثر خود را خارج از حد و مرز مسائل علم اقتصاد مرسوم زمان خود قرار می دهد و مباحث مربوطه به این علم را امری آن چنان خاتمه یافته و کامل تلقی می نماید که حتی به طور مشروح می بایست مورد انتقاد قرار گیرد.

بعضی ها معتقدند قدمت علم اقتصاد به اندازه ی تاریخ مدون بشری است. عده یی دیگر اعتقاد دارند که از آغاز این علم بیش از یک قرن و نیم نمی گذرد. دسته ی سومی اصرار می کنند که این علم هنوز دوران کودکی خود را می گذراند. و عده ی دیگر می گویند که دوران این علم به سر آمده و هرگونه کارایی خود را از دست داده است و اکنون وقت آن رسیده که مورد انتقاد و قضاوت نهایی قرار گیرد تا جای خود را به پدیده ی دیگری واگذار کند. با در نظر گرفتن این موارد آیا تأکید نمی کنید این علم با مسائل پیچیده و منحصر به فردی مواجه است؟

هرگز پیشنهاد نمی کنیم از یکی از نمایندگان رسمی بورژوازی پرسیده شود مسأله ی ظهور علم اقتصاد را از ۱۵۰ سال پیش تا کنون چگونه توضیح می دهند. چرا که حدس می زیم مثلاً آقای دورینگ سعی خواهد نمود با لفاظی پاسخ ما را بدهد او در ضمن متذکر خواهد شد که یونانیان و رومیان باستان به هیچ وجه متوجه ی مفهوم علمی مسائل اقتصادی نبوده اند بلکه فقط قادر به دست چین کردن مفاهیمی "بی ارتباط، ذهنی و بسیار عامیانه" از زندگی روزمره خود شده اند. او سپس اضافه خواهد کرد که جوامع قرون وسطایی نیز حتی به اندازه ی یک دهم دوران پیشین خود به مفهوم علمی این امر واقف نبوده اند. مطمئناً چنین توضیحات عالمانه یی به روشن شدن مطلب

کمکی نخواهد نمود بلکه برعکس و به خصوص در رابطه با عمومیت دادن مسائل جوامع قرون وسطی گمراه کننده نیز خواهد بود.

توضیح دیگری که به همین اندازه عجیب است از طرف پروفیسور اشمولر در مقاله ی مذکور ارائه شده است. او علت توضیحات ذیل را در هرج و مرج عمومی حاکم می بیند:

"برای قرون متمادی انسان با انواع مختلف و جداگانه ی حقایق اقتصاد اجتماعی و اقتصاد خصوصی رو به رو بوده است و قادر به شرح بعضی از این مفاهیم و حل پاره یی از مسائل در قالب قوانین و اخلاقیات شده است. این واقعیت های اقتصادی پراکنده و غیروابسته فقط هنگامی می توانستند به شکل منسجم ارائه گردند که مسائل اقتصادی اهمیت بی نظیری در اداره ی امور دولت ها پیدا کنند. از قرن ۱۷ تا ۱۹، زمانی که مسائل اقتصادی مشغله ی ذهنی بسیاری از متفکرین شده بود، آموزش قوانین حاکم بر آن، در دانشگاه ها، به شکل یک ضرورت تجلی کرد. در عین حال در قرن ۱۸ به همت برخی از مهم ترین متفکران آن زمان و تکامل تفکر علمی به طور کلی، روابط و پیوستگی درونی بین واقعیت ها و یافته های اقتصادی ایجاد گردید و سیستم مستقل و منسجمی، شامل مفاهیم مشخصی و اساسی مانند پول، دادوستد، سیاست ملی، مسائل اقتصادی، کار و تقسیم کار به وجود آمد. از آن زمان به بعد نظریه های اقتصادی به عنوان یک علم مستقل به حیات خود ادامه داده است."

با خلاصه کردن مطالب طولانی بالا به این نتیجه می رسیم که نظریات و مسائل مختلف اقتصادی به شکل پراکنده، حداقل برای مدتی بدون استفاده ی معینی وجود داشته است. بعد ناگهان به محض این که به مدیریت و اداره ی

امور دولت- منظور امور حکومتی است- احتیاج پیدا می شود، در نتیجه تدریس آن در دانشگاه ها ضروری شده و مسائل مذکور جمع آوری شده و به دانشجویان آموزش داده می شود. چنین برداشتی همانا نمونه ی تفکر یک پروفیسور دانشگاه است. چرا که ابتدا به خاطر احتیاجات دولت، کرسی استادی دانشگاه که باید توسط یک دانشمند عظیم الشأن پُر شود به وجود می آید و سپس علم مربوطه و قوانین آن کشف خواهد شد. در غیر این صورت این استاد محترم دانشگاه چه باید تدریس کند؟ آیا خواندن این مطلب، ما را به یاد داستانی درباره ی مقام ریاست امور دربار نمی اندازد که اعتقاد داشت سلطنت مطلقه تا ابد ادامه خواهد یافت، چرا که بدون پادشاه او قادر به امور معاش نخواهد بود؟ در نتیجه ماهیت امور چنین است. علم اقتصاد پدیدار گشت زیرا اداره ی امور حکومتی دولت های جدید بدان نیاز داشتند. به عبارت دیگر صدور برگ درخواست از طرف قدرت های جهانی شناسنامه و یا نشانه ی تولد علم اقتصاد است. چنین طرز تفکری الحق شایسته ی همان پروفیسورهای امروزی است.

نوکران دانشمند حکومت ها که به تقاضای آن ها و در هر جهتی که باد بوزد، دانشمندانه طرح های مالیاتی و تعرفه یی می دهند، کسانی که به هنگام جنگ به گفتارهای واقعی مبدل می شوند و شووینیزم و تنفر ملی و خونخواری روشن فکرانه تبلیغ می کنند، چنین افراد پستی به آسانی تصور می کنند که تقاضاهای مالی دولت ها و خیال پردازی های مالی آنان و یا تأیید قدرت های کنونی کافی است تا از میان هیچ و پوچ یک شبه علمی ایجاد گردد. برای آن عده از ما که در خدمت دولت نیستیم چنین برداشت هایی ایجاد مشکلات متعددی می کند. علاوه بر همه ی این ها، توضیحات دانشمندان

بورژوازی فقط مسأله ی دیگری را مطرح می کند. چه اتفاقی در قرن ۱۷ رخ داد که موجب گشت دولت های جدید – با توجه به گفته های پروفیسور اشمولر- ناگهان به صراحت تغییر و ایجاد قوانین خاصی بر طبق اصول علمی افتادند؟ در حالی که صدها سال بود که دولت ها با همان شیوه های قدیمی از عهده ی اداره ی امور بر می آمدند. آیا در این جا واقعیت برعکس نشان داده نشده است؟ و آیا این درست نیست که احتیاجات جدید خزانه ی دولت های حاکم فقط عواقب طبیعی تغییرات عظیم تاریخی در اواسط قرن ۱۸ بود که خود این امر موجب اصلی تولد علم جدید اقتصاد گشت؟

خلاصه کنیم، تنها حرفی که می توان زد این است که پروفیسورهای دانشمند ما موضوع علم اقتصاد را توضیح نمی دهند و مهم تر از آن مشخص نمی نمایند که این علم چرا و چگونه آغاز گشته است.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶